

پیشگاہ



پیشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
پرتال جامع علوم انسانی



پروہشگاہ علوم انسانی و مطالعات فرہنگی
پرتال جامع علوم انسانی



سید حسین نصر

تصوف و تأثیر آن در موسیقی

پروفسور، گاه‌علوم انسانی و مطالعات فرهنگی
رتال جامع علوم انسانی

موسیقی اصیل ایرانی مانند هر هنر معنوی دیگر از سکوت برخیزد و آرامش و صلح آن حقیقت سرمدی را که جاویدان و مافوق هرگونه تعین و تشخیص است در غالب اصوات که متعلق به عالم صورت و مظاهر است متجلی سازد. این سکوت و آرامش همانا مهر عالم معنی بر چهره عالم صورت است. ریشه هر صوت و صدای موزون در اعماق این عالم وسیع سکوت که مافوق هر نوع صدا و خود اصل هرگونه ندا است روییده و از نیروی حیات بخش آن هستی خود را دریافت می‌دارد.

انسان خود بین دو سکوت که برای او جنبه مبهم و ناشناخته دارد قرار گرفته است، یکی دوران قبل از ولادت و دیگری مرحله پس از مرگ. بین این دو مرحله حیات آدمی همانند لحظه‌ای است که چون ندایی ناگهانی این سکوت بی‌نهایت را برای اندک مدتی می‌شکند و سپس خود به آن سکوت ملحق می‌شود. لکن اگر با تعمق بیشتر به این واقعیت بنگریم به این نکته پی می‌بریم که آنچه به نظر انسان نیستی آید، یعنی مرحله ماورای حیات این عالم، هستی محض است و آنچه ظاهراً هستی است، یعنی ایام زودگذر زندگانی در این عالم مادی، سایه و ظلّی از آن هستی متعالی بیش نیست. زندگانی انسان نیز هابهویی بیش نیست در مقابل آن سکوت ابدی که در واقع عمیق‌ترین همه موسیقی‌ها است و این حیات فقط هنگامی دارای معنی می‌شود که به آن سکوت بپیوندد و همه‌ها و هابهویی عالم برون را به نغمه دل‌انگیز عالم درون مبدل سازد.

تصوف راهی است از برای دسترسی به آن سکوت و آرامش که در مرکز هستی همگان نهفته است، سکوتی که زیباترین همه موسیقی‌ها است و آرامشی که منشاء هرگونه فعالیت و تحرک معنی‌دار است و خود سرچشمه حیات و مداء هستی آدمی است. تصوف ودیعه‌ای است الهی که از جنبه رحمت او سرچشمه گرفته و در درون وحی آسمانی قرار داده شده و کلید

گشودن سر هستی انسان را به خود انسان بخشیده و امکان دست‌یافتن انسان را به آن گنجی که در درون وجودش نهفته است و او از آن غافل است، امکان‌پذیر می‌سازد. تصوف به انسان وسیله خودشناسی و در نتیجه خداشناسی را عرضه می‌دارد. به کمک رسوم و قواعد سیر و سلوک، انسان می‌تواند درک کند که کیست، بمیرد از آنچه هست به صورت واهی تا زنده شود و آگاهی یابد به آنچه که هست به معنای واقعی. تصوف می‌تواند انسان را به آرامش و سکوتی که در مرکز وجود او نهفته و دسترسی به آن در همه جا و در هر دوره‌ای از زمان میسر است برساند و او را از طوفان حوادث خطیر این زندگی و هابهویی عالم ظاهر نجات بخشد بدون این‌که انسان مجبور شود این عالم را ظاهراً ترک گوید. بلکه در تصوف نجات انسان از طریق تحولی است که در او در همین نشأه و در قالب زندگی عادی او پدید آید تا او در نتیجه بتواند موسیقی درونی همه کائنات را بشنود و مافوق سرو صدای روزانه زندگی موسیقی «سکوت ابدیت» را استماع کند.

از برای بیان حقایق خود، تصوف از هرگونه وسیله مشروع می‌تواند استفاده کند و کرده است، از بافندگی گرفته تا تیراندازی، از معماری تا موسیقی، از شعر تا منطق و حکمت الهی. گرچه هدف تصوف سوق‌دادن آدمی از عالم صورت به عالم معنا است، از آنجا که انسان در عالم صورت زیست می‌کند و نه مجرد از این عالم، در توسل به همین عالم صورت است که تصوف انسان را متوجه عالم معنی می‌سازد.

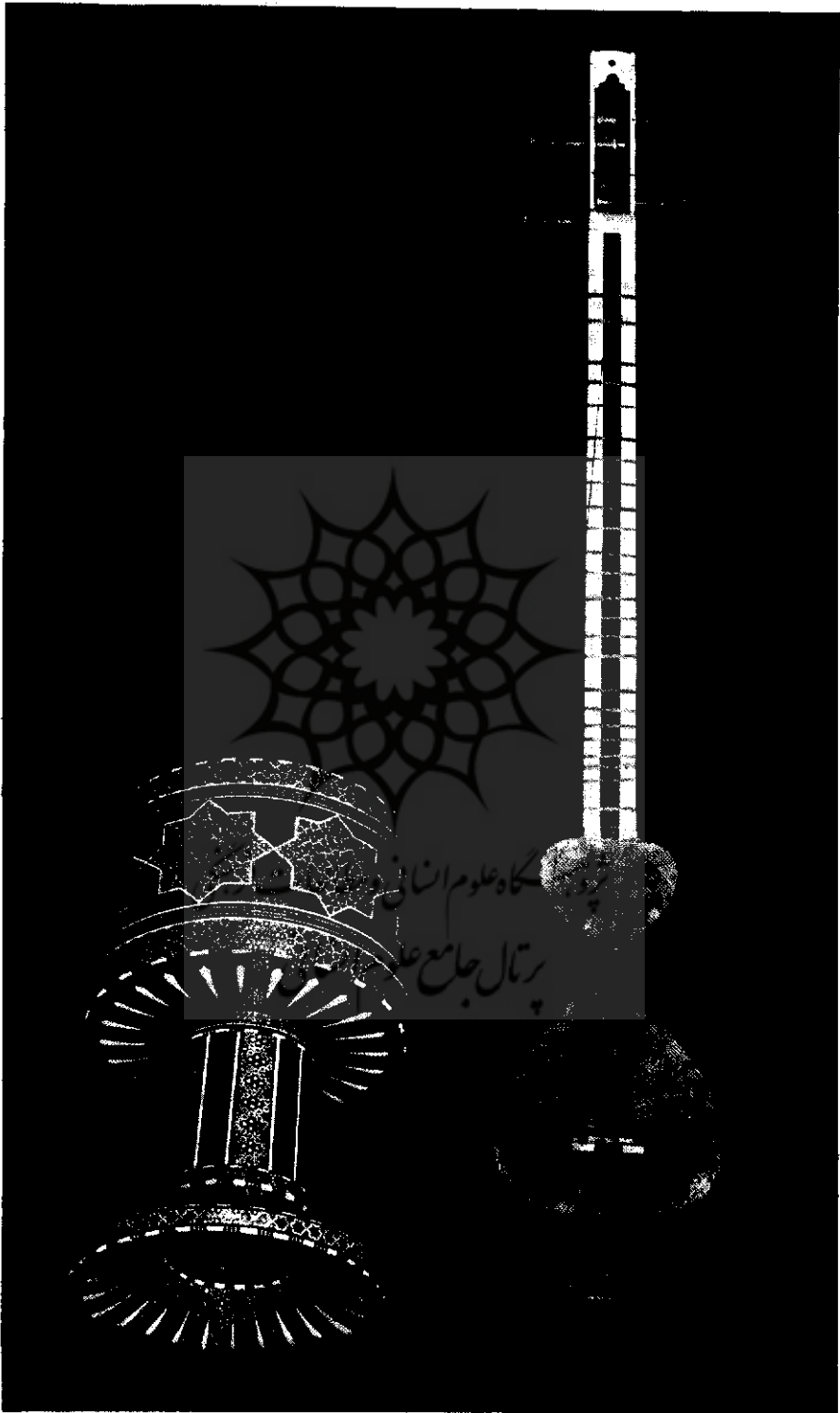
صورت حاجب عالم معنا است ولی در عین حال رمز آن عالم است و نردبانی است از برای وصال به آن. چنانکه اوحدی کرمانی می‌فرماید:

زان می‌نگرم به چشم سر در صورت

زیرا که ز معنی است اثر در صورت

این عالم صورت است و ما در صوریم

معنی نتوان دید مگر در صورت



گاہ علوم انسانی
پتال جامع علم

برای گروهی محدود مجرد از طریق تعالیم صرفاً نظری عرفانی امکان‌پذیر است ولی برای اکثر کسانی که دارای استعداد معنوی هستند فقط از طریق صورت است که می‌توان به معنی دست یافت، صورتی که توسط هنر سنتی و دینی آنچنان صیقل یافته و لطیف شده است که کدورت کثرت از آن زدوده شده و مانند آینه‌ای جلوه‌گر جمال عالم قدس است. این صورت می‌تواند شکلی هندسی در معماری یا طرحی در نقاشی و خطاطی یا آهنگی در موسیقی باشد و به همین جهت تصوف از تمام این امکانات استفاده کرده اثر عمیق خود را تقریباً در تمام شؤون هنر اسلامی به جای نهاده است. اما موسیقی در بین هنرهای سنتی مقامی خاص دارد از آنجا که از همه هنرها کمتر با اشکال و صور مادی سروکار داشته و بیشتر با عالم مجردات همبستگی دارد. بیهوده نیست که هندوان اولین هنری را که از آسمان برای بشر فرستاده شد موسیقی می‌دانند و عرفا موسیقی را بهترین وسیله اظهار لطیف‌ترین اسرار الهی می‌دانند چنانکه مولانا می‌فرماید:

مطرب آغازید نزد ترک مست

در حجاب نغمه اسرار الست

روح آدمی از عالم قدس سرچشمه گرفته و توسط طلسمی که سر آن فقط بر حق تعالی مکشوف است با بدن خاکی پیوند یافته و از این پیوند حیات آدمی در این عالم زیرین تحقق پذیرفته است. لکن روح را همواره یادی از مأوای اصلی وطن اولیه خود باقی است و تمام کوشش‌های انسان از برای نیل به کمال، حتی اگر آن را به عالم مادیات محدود سازد، از این تذکر سرچشمه گیرد. در عالم قدس، روح مستمع دائمی موسیقی جاویدان این عالم بود و از هماهنگی و وزن آن بهره می‌یافت و در آن شرکت داشت. در این زندان تن، روح از طریق موسیقی بار دیگر یادآور سرزمین اصلی خود می‌شود و حتی آن طلسمی که روح را به تن پیوند می‌دهد از این راه شکسته می‌شود و برای لحظه‌ای چند هم شده، مرغ

روح اجازه می‌یابد تا بال‌های خود را گسترده ساخته و در ساحت عالم معنی و فضای ملکوتی که مفرح روح آدمی است به پرواز درآید و از وجد و سروری که ذاتی این عالم است بهره‌مند شود. به قول سعدالدین حمویه:

دل وقت سماع سبوی دلدار برد

جان را بسراپرده اسرار برد

این زمزمه مرکبی است مر روح ترا

بردارد و خوش به عالم یار برد

مرد کامل را البته احتیاج به هیچ نوع مرکب نیست زیرا که او خود قدرت طیران دارد لکن تا انسان به آن مرحله رسد موسیقی معنوی مانند موسیقی اصیل ایرانی یکی از قوی‌ترین طرق بیداری انسان مستعد از خواب غفلت است و مرکبی است مطمئن که می‌تواند انسان را از حسیض جهان پررنج و عالم مادی به اوج عالم پهناور معنی که در آن هرگونه درد و رنج به شادی و وجد مبدل شود برساند.

تصوف، موسیقی اصیل ایرانی را مانند بسیاری دیگر از قالب‌های هنری برگزید و آن را پرداخت و تحول بخشید تا این‌که به صورت مرکبی که مورد توجه آن بود درآمد.

بنابراین از جهت اثری که این موسیقی در روح انسان دارد مهم نیست که آغاز آن از کجا است، آیا اصل آن باریدی است یا از دوران هخامنشی است. آنچه مهم است این است که این موسیقی امکان و استعداد این را داشت که تحت تأثیر عرفان قرار گیرد و به نحوی تغییر و تحول یابد که در آن یک درون‌نگری و معنویت به وجود آید تا بتواند شنونده‌ای را که روحش مستعد صعومد و معراج است به وصال یار نایل سازد و لحظه‌ای انسان را از محدودیت خود و عالم مادی که او را احاطه کرده است برهاند.

رابطه موسیقی سنتی ایرانی و تصوف امری اتفاقی و فقط تاریخی نیست بلکه حقیقتی است عمیق که در نحوه اثر گذاشتن این موسیقی در روح شنونده دخالت

فراوان دارد. جهت درک این مطلب باید به ناچار به سه مرحله اصلی سیر و سلوک اشاره کرد. گرچه نحوه بیان مراحل وصال به حق در تصوف متفاوت است، می‌توان آن را در سه مرحله اساسی خلاصه کرد. مرحله اول قبض است که در آن باید جنبه‌ای از نفس انسان بمیرد و این مرحله با زهد و تقوی و جنبه تجلی عدالت و جلال الهی توأم است. مرحله دوم بسط است که در آن جنبه دیگری از نفس انسان انبساط یافته و وجود انسان از حدود خود گذشته، همه عالم را دربر می‌گیرد تا جایی که به قول سعدی:

به جهان خرم از آنم که جهان خرم از اوست
و این مرحله با سرور و شادی توأم است و مظهر صفات جمال و رحمت الهی است. مرحله سوم وصال به حق از طریق نیل به مقام فنا و بقا است که در این مرحله عارف از تمام احوال و مقامات دیگر گذشته به مشاهده چهره یار نایل می‌آید و درک می‌کند به عیان که (به قول هاتف):

که یکی هست و هیچ نیست جز او

وحده لا اله الا هو
موسیقی را با دو مرحله نهایی سروکار است نه با مرحله اولی. عمق معنوی موسیقی ایرانی در زمان حاضر علیرغم دین مبین اسلام نیست چنانکه برخی اندیشمند، بلکه به علت تعالیم عالیه اسلامی است که موسیقی را از جنبه ظاهری حیات منقطع گشته و به سوی عالم معنی متوجه گردیده است. به همین جهت در حالی که موسیقی غربی در دو قرن اخیر اکثراً یک نوع کوششی است برای رسیدن به مرحله دوم از سه مرحله بالا بدون گذشتن از مرحله اول که زهد و تقوی و تجرد از دنیا است، و به همین جهت به نفس انبساطی می‌بخشد که همیشه با اثر معنوی توأم نیست، موسیقی اصیل ایرانی و نیز سایر کشورهای اسلامی مخصوصاً موسیقی شمال هند که بیشتر توسط متصوفه ساخته و

نواخته شده و اکثر اساتید بزرگ آن تا به امروز مانند رضاقلی خان و علاءالدین خان و بسم‌الله‌خان از مسلمانانند، مبتنی بر مرحله اول یعنی زهد و تقوی و تجرد منتج از آن است. عمق این موسیقی که انسان را از این جهان مادی کنده و ریشه شجره وجود او را در عالم معنی می‌تند به این علت است که آنان که این موسیقی را ساخته و پرداخته‌اند خود به مرحله تجرد رسیده و دارای حال به معنی واقعی و عرفانی آن بوده‌اند.

صوفیان از این امر آگاهی کامل داشتند و سماع و موسیقی را فقط از برای آنان که از مرحله اول تکامل نفسانی که همان غلبه بر شهوات حیوانی است گذشته باشند جایز می‌شمردند. غزالی در کتاب «کیمیای سعادت» خود در باب «در اباحت سماع و بیان آنچه از وی حلالست و آنچه حرام» می‌فرماید:

«بدان که ایزد تعالی را سزوی است در دل آدمی، که آن در وی همچنان پوشیده است که آتش در آهن و چنانکه به زخم سنگ بر آهن آن سر آتش آشکارا گردد و به صحرا افتد، همچنین سماع آواز خوش و موزون آن گوهر آدمی را بجنباند و در وی چیزی پدید آرد بی‌آنکه آدمی را در آن اختیاری باشد، و سبب آن مناسبتی است که گوهر دل آدمی را با عالم علوی ارواح گوینده هست، و عالم علوی عالم حسن و جمال است. و اصل حسن و جمال تناسب است، و هرچه متناسب است نمود کاریست از جمال آن عالم، چه هر جمال و حسن تناسب که در این عالم محسوس است، همه ثمره جمال و حسن آن عالم است. پس آواز خوش موزون متناسب هر شبهتی دارد از عجایب آن عالم، بدان سبب آگاهی در دل پیدا آید و حرکت و شوقی پدید آید، که باشد که آدمی خود نداند که آن چیست، و این در دلی بود که ساده بود، و از عشقی و شوقی که بدان راه برد خالی باشد اما چون خالی نباشد و به چیزی مشغول بود، آن در حرکت آید و چون آتشی که دم در وی دهند فروخته تر گردد، و هرکه را دوستی خدای تعالی بر دل

غالب باشد سماع وی را مهم بود، که آتش تیزتر گردد، و هرکه را در دل دوستی باطل بود، سماع زهر قاتل وی بود و بروی حرام بود.^۱

سعدی می‌گوید:

نگویم سماع ای برادر که چیست
مگر مستمع را بدانم که کیست
گر از برج معنی برد طیر او
فرشته فرو ماند از سیر او
وگر مرد سهو است و بازی و لاغ
قویتر شود دیوش اندر دماغ
پریشان شود گل به باد سحر
نه هیزم که نشکافدش جز تبر
جهان بر سماع است ز مستی و شور

ولیکن چه بیند در آئینه کور
تأثیر تصوف در موسیقی سنتی ایرانی بیش از هر
چیز در همین امر است که تصوف موسیقی را مرکبی از
آنانکه به خود زحمت ریاضت و انضباط معنوی را که
اولین قدم آن زهد و تقوی است داده باشند. به همین
جهت نیز آنانکه از این موسیقی حظ برند بدون این‌که
مرحله اولیه را طی کرده باشند هیچگاه از طریق این
موسیقی به ساحت عالم قدس ره نیابند و اگر مرغ روح
آنان لحظاتی چند در آن عالم به کمک این موسیقی
آسمانی به پرواز درآید فوراً پس از اتمام این موسیقی از
آن جهان سقوط کرده و نتوانند آن حال و وجد را در خود
حفظ کنند و چه بسا که این موسیقی به جای این‌که مرکب
صعود به عالم معنی شود برای این گروه مانند مخدری
باشد که لحظه‌ای چند آنان را از مشقت روزگار رها سازد.
وانگهی نوازنده این موسیقی نیز به همین علت که این
موسیقی توسط افرادی ساخته و نواخته شده است که
دارای مقام معنوی بوده و از خود بیخود شده و در مقام
«حال» به این موسیقی پرداخته‌اند.

به هر حال آنچه مسلم است این است که استفاده



معنوی از موسیقی از دیدگاه تصوف امکان‌پذیر نیست مگر با صیقل دادن نفس و کشتن اژدهای درونی که تنها راه نجات دادن مرغ روح است و آماده ساختن آن از برای معراجی که موسیقی معنوی امکان‌پذیر می‌سازد.

معراجی که توسط موسیقی سنتی ایرانی انجام می‌گیرد از چندین راه است، یکی آهنگی که پله به پله انسان را از یک منزلگه به منزلگه بعدی یعنی از یک حالت روحی به یک حالت روحی دیگر و بالاخره به مرحله وجد و سرور معنوی سوق می‌دهد و دیگر وزن و ضرب موسیقی که رابطه انسان را با زمان عادی که مهم‌ترین نشانه حیات این جهان است تغییر می‌دهد. موسیقی ایرانی هم دارای ضرب‌های بسیار تند و منظم است و هم دارای لحظاتی بدون ضرب و هرگونه تعیین زمانی. از طریق اول انسان با ضربان حیات کیانی که در وجود انسان به صورت ضربان قلب او در سینه‌اش همیشه حضور دارد اتحاد می‌یابد و حیات او با حیات کیان یکی شده، عالم صغیر و کبیر اتحاد می‌یابند و از این اتحاد روح انسان انبساط یافته در آن سرور و وجدی که سراسر جهان را فراگرفته و فقط به علت غفلت بشر از آن بی‌خبر است شریک می‌شود. از طریق دوم که تعالی از هرگونه وزن و ضرب وقفه زمانی است انسان از عالم زمان ناگهان منقطع شده خود را در مقابل ابدیت احساس می‌کند و از حظ فنا و بقا لحظه‌ای بهره‌مند می‌شود.

عارف کامل را احتیاج به موسیقی و یا هنر سنتی دیگر نیست چون او و زندگی او خود یک هنر است لکن از آنجا که حواس باطنی او بیدار شده است می‌توان گفت که او در حال سماع دایمی است. تمام عالم از برای او یک نغمه جاویدان موسیقی است و او هستی را همواره با هماهنگی و زیبایی توأم دیده، همان‌طور که از راه بصر این زیبایی را به صورت الوان و اشکال طبیعت و خلقت می‌نگرد، از راه سمع به صورت موسیقی آن را می‌شنود. حیات او هیچ‌گاه از موسیقی و شادی و سرور

آن دور نیست. اگر او قطعه‌ای از موسیقی را به معنای عادی آن می‌شنود و از آن حظ می‌برد، فقط به این علت است که این قطعه موبد احوال درونی او است اگر این موسیقی از آن سکوت معنوی که به آن اشارت رفت برخاسته باشد و اگر او از آنچه امروزه بعضی آن را موسیقی می‌نامند لکن سر و صدایی بیش نیست دور از هرگونه معنا و ارزش معنوی دوری می‌جوید به این علت است که استماع آن مخرب حال معنوی است و صدایی است ناهنجار که نغمه موسیقی درون وجود او را مختل ساخته و ضایع می‌کند. نیز اگر چنین فردی از استعداد ساختن و نواختن موسیقی بهره‌مند باشد، چنانکه بسیاری از صوفیه بوده‌اند و اکثر استادان بزرگ موسیقی سنتی ایرانی رابطه‌ای با تصوف داشته‌اند، آنچه سازد و نوازد انعکاس احوال معنوی او است در حجاب اصواتی که ترکیب آن نغمه‌ای سازد که شنونده را سوی آن احوال معنوی ارشاد کند.

می‌توان گفت که عارف خود یک آلت موسیقی در دست صانع است و آنچه از او آید نغمه‌ای است که از وجود او توسط نوازنده آسمانی به سمع رسد. عالم خود به مثابه یک نغمه موسیقی است مرکب از اصوات هماهنگ و چون عارف حجاب‌های جدایی را دریده و خود را به مقام فطرت رسانیده و با خلقت اولیه متحد ساخته است، او نیز مانند عالم، نیست جز چنگی که توسط آن خداوند نوازنده آنچه خواهد.

چنانکه مولانا می‌فرماید: «ما چو چنگیم و تو ناخن میزنی». چه حظی بالاتر از این که انسان نه تنها سماع موسیقی الهی کند بلکه خود آلت نواختن این موسیقی باشد و با تسلیم اراده خود به مشیت الهی خود را کاملاً در دست او قرار دهد و منشاء نغماتی شود که سرور و شادی بگستراند و انسان‌ها را به سوی ماوای اولیه و منزلگه نهایی خود هدایت کند.

در جهان امروز که دسترسی به معنویت هر روز مشکل‌تر شده و آن زیبایی که روزی همه‌جا جنبه

تجملی به خود گرفته است موسیقی ایران دارای ارزشی فوق‌العاده است چون مانند پناهگاهی است در بین طوفانی دهشت‌زا و واحدی است خرم در میان بیابان سوزان. بسیاری امروزه به این موسیقی علاقه‌مندند بدون این‌که خود دلیل عمیق آن را بدانند. در واقع این افراد در جستجوی معنویت‌اند و آن سکوت و آرامشی که در اندرون تار و پود این موسیقی نهفته است.

باید این موسیقی عرفانی را با تمام اصالت آن حفظ کرد و توسعه کمی را با بهبودی کیفی اشتباه نکرد. البته بهترین راه حفظ این موسیقی حراست و نگاهداری از سنتهایی است که آن را به وجود آورده است و در زمینه خود موسیقی دوری از هرگونه بدعت بی‌پایه و تقلید مخصوصاً از تمدن غربی معاصر که به علت مادی‌گری آن ارزش‌هایش درست در نقطه مقابل تمام هدف‌های این موسیقی قرار دارد.

فقط افرادی می‌توانند فضلی نوین به این موسیقی معنوی بیافرینند که خود به وصال عالم معنی نایل آمده و در عین حال بر اصول موسیقی آگاهی کامل داشته باشند. در غیر این صورت هرگونه تغییر در این موسیقی یعنی مبدل ساختن نردبانی به سوی آسمان به یک وسیله ارتباط صرفاً زمینی و دنیوی و فاقد ساحت متعالی. در این زمانه موسیقی معنوی می‌تواند چشم‌های پرفیض از برای سیراب کردن روح‌هایی تشنه و گم‌گشته باشد و ملجاء و پناهگاهی در مقابل نفوذهای منفی این عصر قرار گیرد و گروهی را نیز با جمال حیرت‌انگیز خود به سوی جمال مطلق رهنمون باشد. از آنجا که این موسیقی نغمه‌ای است از جهان سرمدی در عالم زمان و مکان، آن را ذوبولی و فسادی نباشد. پیام آن مانند آفتاب سپیده‌دم همواره تازه و زنده است. بر ما است که گوش‌های خود را باز کرده، توسط نغمات آن از آن مرگی که به دروغ آن را زندگی می‌نامیم رهایی یابیم و به زندگی واقعی که آن را هیچ‌گاه کسوف نیست دست یابیم و این میراث گرانبها را مانند سایر جوانب فرهنگ بسیار

سرشار و غنی خود در لحظه‌ای که پیش از هر وقت دیگر به آن محتاج هستیم غنیمت شماریم:
ساقی به نور یاده برافروز جام را
مطرب بگو که کار جهان شد به کام ما
ما در پیاله عکس رخ یار دیده‌ایم
ای بی‌خبر ز لذت شراب مدام ما
هرگز نمیرد آن‌که دلش زنده شد به عشق
ثبت است در جسریده عالم دوام ما
(حافظ)

پی‌نوشت‌ها: